

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

میلاد فرخنده و مبارک افضل الخلائق پیامبر عظیم الشان اسلام و هم چنین فرزند
بزرگوارشان، امام به حق ناطق جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیه و علی آبائه
الطاهرین و ابنائه المعصومین، خدمت حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداءه و فاطمه
معصومه علیها السلام و همه شیعیان و موالیان آن بزرگواران، بلکه تمام بشریت و شما
عزیزان، تبریک عرض می‌کنیم و امیدواریم که همه ما جزو امت وفادار آن بزرگوار و هم
چنین جزو شیعیان و موالیان آن بزرگوار و اهل بیت عصمت و طهارتش بوده باشیم و ان
شاء الله آن جور که آن‌ها از ما توقع دارند ان شاء الله آن‌ها را بتوانیم بفهمیم و خالصاً
لوجه الله عمل کنیم ان شاء الله.

بحث در وجوه ثمانیه یا تسعه بود بر این که روایت مسعدة بن صدقه این مخصوص به
شبهاست موضوعیه است و شبهاست حکمیه را شامل نمی‌شود.

بحث در قرینه دوم بود که قرینه دوم این بود که چون در پایان حضرت می‌فرمایند
«الاشیاء کله علی ذلک حتی یتستین غیر ذلک أو تقوم به البیئة» چون بیئه اختصاص به
شبهاست موضوعیه دارد پس بنابراین از این غایت، از احدی الغایتین معلوم می‌شود که این
برای شبهاست موضوعیه است به تقاریب ثلاثه‌ای که داشت.

یکی از جواب‌هایی که داد شد این بود که محقق خویی فرمود که این بیئه معنای لغوی آن
مقصود است و معنای اصطلاحی جدید است بنابراین باید حمل بر معنای لغوی کرد، معنای
لغوی هم ما بین الشیء است. از این سخن جواب‌هایی داد شد که عرض شد و یکی از
آن‌ها این بود که معتمد ما هم این جواب بود، جواب اصلی که تتبع در روایات نشان می‌دهد
که کلمه بیئه و این واژه در لسان شارع و متشرعه یک حقیقت شرعیه متشرعیه‌ای تعبییه
پیدا کرده، نه به این معنا که یک روزی شارع آمده فرموده وضعیت لفظ بیئه را برای این،
نه. اما ابتدائاً با قرائن و امثال ذلک استعمال فرموده که مقصود من از بیئه این است و
کم‌کم این دیگه جا افتاده و این واژه از آن معنای لغوی دیگه کأته مهجور شده در
اصطلاحات شارع و تعبیرات شارع و این معنای جدید را پیدا کرده. شبیه واژه صلات، شبیه
واژه حج و امثال این‌ها.

برای این منظور گفتیم به روایات مراجعه بکنید فراوان می‌بینید این را. فرمودند بعضی
که حالا بعضی‌هایش را از باب نمونه می‌گفتید. امتثالاً لأمرهم عرض می‌کنیم که دو نفر از
اصدقاء فضلی اعلام این رحمت را کشیدند. یکی جناب آقای لاریجانی دام ظلّه. ایشان یک
شرح حالی بر پدرشان چاپ شده چندین سال پیش؛ آموزگار حالا اسمش را نمی‌دانم.
آن جا ایشان یک رساله‌ای در بیئه نوشتند، جواب آقای خویی را خواستند بدهند که شما که

می‌گویید مقصود از بیّنه معنای لغوی است درست نیست، روایات را یک مقداری تتبع کردند جمع کردند و هم چنین جناب آقای شهیدی در همین اصولی که دارند، ایشان هم توی همین بحث موارد عدیده‌ای را جمع کردند ادائاً لحقهما نام این‌ها را بردیم، حالا من از این کتاب آقای شهیدی مواردی که ایشان حالا جمع‌آوری کرده بخشی از آن موارد را خدمت شما عرض می‌کنم.

و الیک جملة من الروایات:

یک: «إذا رأيتم الهلال فأفطروا أو شهد على بيّنة عدلٍ من المسلمين»

این «شهید علی بیّنة عدلٍ من المسلمين» مقصود چیه این جا؟ مقصود این است که یعنی یک نفر خبر واحد بیاید بگوید؟ یا آن «بیّنة عدلٍ من المسلمين» مقصود همین دو شاهد عادل است که در روایات دیگر بیان شده و این جا هم همان مقصود است.

س: ...

ج: نه، صحبت این است که از آن روایات می‌فهمیم دو تا شاهد عادل لازم داریم. در این روایات می‌گوید بیّنه لازم داریم، این بیّنه معلوم است یعنی همان که آن جا گفتیم دیگه. نه این که مطلق ما بین الشیء بشود ولو خبر واحد باشد، ولی خبر... ایشان در موضوعات خبر ثقه را هم کافی می‌دانند، می‌فرماید عدل هم لازم نیست باشد، آن ما بین الشیء است.

س: ...

ج: اگر این‌ها نبود به توی هلال هم همین جور، مطلق موضوعات.

س: ...

ج: وقت نماز ظهر، وقت نماز مغرب، بیّنه نمی‌خواهد یک شاهد عادل بیاید بگوید، یا یک ثقه حتی بیاید بگوید به مغرب شده، یا بیاید بگوید ظهر شده کفایت می‌کند.

س: ...

ج: نمی‌شود، مبنای‌شان همین است.

س: ...

ج: همین دیگه. پس این بیّنه... ایشان می‌گوید با عدل واحد اثبات نمی‌شود، با ثقه اثبات نمی‌شود.

س: آقای خویی این نظر را دارند؟

ج: به به. پس این بیّنه که این جا هست باید بگویید که چی؟ این بیّنه اشاره به همان دو تا شاهد عادل است که جای دیگه گفته شده.

س: بیّنه توی عدلین فرموده ...

ج: مِنَ الْمُسْلِمِينَ، بَيْنَهُ اتِّفَاقٌ هَمِينَ است.

س: ...

ج: نه، همین که گفته بینه عدل من المسلمین.... توی بینه دو چیز نهفته؛ یکی این که باید عدد دو به بالا داشته باشد، و حال این که در ما بین الشیء عدد نیفتاده که. توی بینه از نظر کمیت عدد افتاد. از نظر صفات عدالت افتاده. حالا گاهی اگر نگویید، دیگه اضافه نکنند، بینه بگویند هر دو تا را افاده می‌کند. اگر بگویند بینه عدل من المسلمین. این جا دیگه چون عدلش را تصریح کردند از باب تأکید و امثال ذلک ممکن است بگویم دلالت نمی‌کند، ممکن است بگویم دلالت می‌کند و این می‌شود تأکید بر آن.

یا روایت بعدی.... این روایت که خواندیم، آدرس آن وسائل الشیعه، جلد 10، صفحه 288 و علی الفاعده آدرس‌هایی که ایشان می‌دهد برای همان آل‌البیت است.

«و لم تجنکم فيه بینه رؤیة فلاتصوموا» دیگه این جا به خاطر دل شما، عدل هم نفرموده. یعنی بینه رؤیت نیامد فلاتصوموا که این لاتصوموا یعنی واجب نیست بر شما. نهی در مقام توهم وجوب است. اگر بینه عادل‌ای قائم نشد بر این که ماه رمضان شده لازم نیست روزه بگیرید. پس این بینه هم این جا... با این که می‌دانیم، از واضحات فقه است که ماه رمضان به واسطه دو تا شاهد عادل حداقل ثابت می‌شود، آن هم با شرایط ویژه که این بینه عادل جوری نباشد که افراد دیگری هم استهلال کرده باشند و آن‌ها دریافت نکرده باشند. این هم جلد ده، صفحه 298.

سوم:

«رجلٌ کان له مالٌ فأدانه بغير بینه يقول الله عزوجل: أ لم آمرک بالشهادة» این دلالتش از یک جهت اوضح از قبلی‌ها است. «کان له مالٌ فأدانه» یعنی قرض داد به شخصی به غیر بنیه ولی در مقام قرض دادن بینه نگرفت، شاهد نگرفت. بعد او انکار کرد، نیامد بدهد. خدای متعال به او می‌فرماید... طبق این نقل «يقول الله عزوجل أ لم آمرک بالشهادة» مگر من نگفته بودم شاهد بگیر. در قرآن شریف هست که وقتی ...

س: و استشهدوا...

شهِيداً من رجالکم. «و استشهدوا شهیدین من رجالکم» این جا می‌گوید بغير بنیه...

س:...

ج: نه ببینید....

س: ...

ج: بینه معنای لغوی نیست، یک چیزی است که در آن یک کَمّ خاص حالا به حسب موارد مختلف می‌شود و یک وصف خاص اخذ شده. آن که مورد ادعا هست این است که بینه آن هست که در آن عدد خاص یعنی از نظر کمی یک عدد در آن مفروض است و هم چنین از نظر صفت که باید عدل باشد. پس بینه مطلق ما بین نیست که اقرار هم بگیرد، استصحاب را هم بگیرد، خبر ثقه را هم بگیرد، حکم حاکم را هم بگیرد. اگر مطلق ما بین الشیء باشد این ارض عریضی پیدا می‌کند همه این‌ها را باید بگیرد. از این روایات عدیده

فهمیده می‌شود که بیته در شرع وضع شده برای یک ما بینی که از نظر کم حدافل دو تا باید باشد حالا مواردی هم بیشتر، از نظر کیف هم باید عدالت در آن اخذ شده باشد.

س: ...

ج: نه، علتش این است که توی بیته از نظر کم آن محفوظ است. گفتیم دو جهت در آن هست یکی از نظر کم و یکی هم از نظر وصف و کیف.

س: آن را با روایت می‌خواهیم اثبات کنیم. الان توی این مثالی که فرمودید....

ج: حالا اول کلام مان هست، این‌ها وقتی زیاد بشود، روی هم بشود درست می‌شود.

س: آن‌ها همه‌شان تکرار ادعا می‌شود. یعنی اثبات مدعا نیست، شما می‌گویید بیته این طوری است به اسناد این روایت.

ج: بله از این روایات با توجه به آن‌ها می‌فهمیم از این بینه چی مقصود است، پس مطلق ما بین مقصود نیست. از این بیته توی آن هیچ قرینه‌ای، چیزی که خود این جا کنارش نیست، از آن‌ها معلوم می‌شود. گفتیم این بیته که به این معنا شده به قرائن هی استماع کردند تا جایی شده که هر کسی می‌فهمد بیته یعنی چی.

س: ...

ج: یک مورد که نیست. یک مورد به خصوص. مثل صلات، صلوا کما رأیتُمونی اصلی، اذا صلیتم و شککتُم. این جاها هی معلوم شده اذا شککتُم بین الاربع و الثلاث. از این قرائن می‌فهمیم که این صلات یعنی این، آن جا صلات یعنی این. البته هر جا یک قرینه‌ای بوده. از مجموع این‌ها که هی گفتند و هی گفتند نتیجه و ماحصل آن چی شد؟ ماحصل آن این شد که صلات جا افتاد که معنای این است. صوم جا افتاد که معنای آن این است. حج جا افتاد که معنای آن این است. این جا هم بیته، آن جا آن جا به خصوصیات مورد، این استعمالات که از طرف معصومین علیهم السلام شده باعث شده که ما اطمینان پیدا می‌کنیم که بله پس هر جایی بیته که دارند استعمال می‌کنند این است. حالا دیگه بعداً جایی که بدون بیته هم بفرمایند، هیچی هم توی آن نباشد می‌فهمیم که یعنی همین.

چهارم:

«لأنّ اقرارها علی نفسها بمنزلة البیّنة» اگر بیته یعنی مطلق ما بین اقرار یکی از مصادیق واضحه آن هست، دیگه نمی‌گوییم به منزله بیته است. پس معلوم می‌شود بیته در شرع یک معنای ویژه پیدا کرده آن وقت اقرار را می‌گوید به منزله آن هست.

روایت دیگر... حالا می‌خواهید آدرس‌های این‌ها را یکی یکی بگویم یا این که دیگه چیز می‌کنید.

یا «إنّما جعلت البیّنة فی النکاح من اجل الموارث» در عامه بیته عند النکاح لازم است، عند الطلاق لازم نیست. بین ما، عند الطلاق واجب است عند النکاح مستحب است. این بیته هم یعنی شاهد عادل گرفتن. این جا می‌فرماید «إنّما جعلت البیّنة فی النکاح» این بیته مطلق ما بین الشیء، همان است که در روایات دیگر گفته دو تا شاهد عادل بگیر.

یا در روایت دیگر: «إن قامت لها بیّنة عدلٍ» یا «إن كان له بیّنة فشهدت» یا در روایت دیگر «أ رأيت إن اقامت بیّنة الى کم کان تحتاج» اگر خواست اقامه بیّنه کند چند تا باید باشد «فقلت شاهدين». امام کأنّ سؤال کردند که وقتی می‌خواهد اقامه بیّنه بکند چند تا باید بیاورد. این را آقا مسأله بلد بوده «فقلت شاهدين». این نشان می‌دهد که خود بیّنه معلوم بود یعنی چی، یعنی شاهد بیاوری، عددش هم معلوم بوده، امام خواستند حالا از این بپرسند ببینند مسأله درست بلد است یا نه. اگر اقامه بیّنه خواست بکند چند تا باید بیاورد؟ «فقلت شاهدين» شاید حضرت فرمودند احسنت. چون بقیه روایت ذکر نشده.

س: ...

ج: عدد توی آن هست.

س: ...

ج: نه، گفتیم یک کمیتی دارد. حالا دو تا حداقل آن است، جایی ممکن است چهار تا بشود.

س: ...

ج: بله اگر همه چیز را گفته بودند که...

العاشر: إن کانت علیه بیّنة عادلة؛ حالا روایت دیگر که این هم دلالتش از بعضی از آن‌ها شاید بهتر باشد.

«الرجل یأتی القوم فیدعی داراً فی ایدیهم و یقیم البينة» می‌آید پیش یک عده‌ای که این خانه‌ای دست آن‌ها است می‌گوید آقا این خانه برای من است و یک بیّنه هم اقامه می‌کند «فقیم الذی فی یده الدار البينة، اُتته ورثها عن ابيه» آن کسی هم که دار دست او هست بیّنه می‌آورد می‌گوید برای بابایم هست به ارث به من رسیده. پس آن مدعی که می‌آید می‌گوید این برای من هست بیّنه می‌آورد، این کسی که ید دارد و توی خانه می‌نشیند این هم بیّنه می‌آورد که بابا این ارث پدرم من هست، از پدرم به ارث رسیده. حالا این جا باید چه کار کرد؟ حضرت فرمود طبق این نقل: «قال اکثرهم بیّنة یتحلف و تدفع الیه» آن که بیّنه‌اش اکثر است آن قسم از او می‌خواهند و بعد خانه به او دفع می‌شود. یعنی بیّنه این جا در کنارش باید چی باشد؟ یمین هم ضم بشود.

که این الان مفتی‌به بعضی‌ها هم هست الان که اگر تعارض بینات شد، مثلاً پنج نفر می‌گویند این اعلم است، ده نفر می‌گویند آن اعلم است. آیا این تعارضاً تساقطاً، بعضی گفتند اکثر بیّنة؛ آن که ده تا است. تعارض این جا نمی‌کند. آن که عددش بیشتر است کأنّ مرجح است و آن مقدم می‌شود.

س: ...

ج: نه، گفتیم یک کمی در آن هست که کف آن دو تا است.

س: یکی سه است، یکی دو است، ...

ج: عیب ندارد حالا.

س: ...

ج: نه، آن حالا بحث آخری است که ببینید تفاوت به یکی اکثر صدق می‌کند.

س: ... اما با توضیح حضرتعالی اکثر بیّنه نیست.

ج: من چی توضیح دادم، من مثال زدم.

س: ...

ج: نه نه، کمی در آن هست. کف آن دو تا است. معمولاً این است، موارد نادری است که باید بیشتر دو تا باشد مثل موارد زنا و فلان و این‌ها.

س: مواردی که در این روایت مطرح است بحث ... مالی است، ...

ج: همه این‌ها شاهدش این است. ببینید توی موارد این‌ها از ادله....

س: ... این‌ها را یک چیزهایی مثال می‌زنید که از بیرون روشن است. یعنی به ارتکاز شرعی....

ج: همین را می‌خواهیم بگوییم، می‌خواهیم بگوییم... اگر روشن نبود که نمی‌توانستیم استدلال کنیم. می‌گوییم ببینید بیّنه در این روایات بدون قرینه همین معنا مقصود است. و الا همراه این‌ها که قرینه نیست.

س: ...

ج: یعنی به عبارة آخری این وضع تعینی را اثبات می‌کند که بله هی این جا و آن جا، مثل صلات که مثال زدم دیگه. بابا از کجا فهمیدیم صلات به این معنا است؟ از همان روایات مختلفه که می‌گوید صلات چند رکعت است. یک جا این جوری گفتیم، یک جا گفته صلات اگر شک کردی باید این کار را بکنی، یک جا گفته صلات مشروط به طهارت است، یک جا گفته، یک جا گفته می‌دانی که این توی دعا نیست.

س: این که می‌فرمایید در بیّنه دو تا حداقل روشن است، یا فقط دو تا روشن است؟

ج: نه نه، حداقلش دو تا است و حالا یک مواردی هم ممکن است بیشتر باشد.

بعضی روایات دیگر هم ... حالا یک روایت دیگر هم از روایاتی که ایشان نقل کردند بخوانیم دیگه... «عن أبي عبد الله (ع)»... یا حالا روایت قبلش هم «أ لک بیّنه أو برهان» این روایت وسائل، جلد 27، صفحه 278 است. «أ لک بیّنه أو برهان» اگر بیّنه به معنای لغوی آن باشد برهان که از مصادیق آن هست. دیگه چه معنا دارد که بگوییم.

س: ...

ج: نه، چون پایین‌تر از برهان هم هست.

از اجلی مصادیق آن هست. برهان از اجلی مصادیق ما بین الشیء است. چرا با او عطف به او کرده، چرا تردید انداخته؟

یا «عن أبی عبدالله (ع) قال عطی عمر بن الخطاب بجاریة قد شهدوا علیها أنَّهُ بعت و كان من قصتها أنَّها كنت عند رجلٍ و كان الرجل كثيراً ما یغیب عن اهله» خیلی وقت‌ها مسافرت می‌رفت نبود توی وطن و محل و خانه‌اش و این‌ها. «فثبت الیتیم» این دختر بچه‌ای که، یتیمه‌ای که این‌ها بزرگ می‌کردند و آورده بودند پهلوی خودشان این جوان شد «فتخوفت المرأة أن یتزوجها زوجها» همسر این ترسید که حالا این جوان شده شوهرش با این ازدواج کند «فدعت نسوة حتى امسکوها فآخذت عذرتها باصبعا فلما قدم زوجها من غیبه رمت المرأة الیتیمة بالفاحشة و اقامت البیئة من جاراتها الاتی ساعدنها علی ذلك». حالا چون این را از خارج می‌دانیم که این جا باید بیته‌ای که برای اثبات این امر هست هر چیزی نیست، این را هم چون از خارج می‌دانیم پس این «فاقامت البیئة من جاراتها» این....

س: ...

ج: یعنی جاریه‌هایش.

پس بنابراین این روایات اگر کسی تتبع بکند و هم چنین روایاتی که... بعضی از روایاتی که جناب آقای لاریجانی جمع کردند که این جا نیست. این‌ها مجموعاً به انسان اطمینان می‌دهد که کلمه بیته به این معنایی که... معنای لغوی نیست و لااقل من الابهام و الاجمال که تقریب دو و سه بود. سه تقریب داشت دیگه، تقریب اول این بود که احراز کردیم که به معنای جدید است و معنای دوم و سوم هم این بود که بالاخره ممکن است این جور باشد.

س: ...

ج: هم‌هاش نبود...

س: ...

ج: نه، أ لك بیئة أو برهان. کجا بود. یا صوم بود مثلاً. چند تا که حتماً نبود.

جواب دیگری که قد یجاب از این قرینه به این که در شبهات موضوعیه اثبات آن فقط به علم و بیته اصطلاحی نیست. در شبهات موضوعیه ما به حجج دیگر هم ممکن است اثبات بکنیم، یکی استصحاب بود، با استصحاب می‌شود اثبات کرد. حکم حاکم یکی از طرق است دیگر. دعوا دارند که این مال ما کیه، می‌روند پهلوی حاکم، حاکم حکم می‌کند برای زید است. پس این هم یکی از طرق اثبات است در شبهات موضوعیه، استصحاب، حکم حاکم، گاهی اقرار در شبهات موضوعیه، این‌ها را هم داریم.

س: حاکم‌های امروزی از ضابط‌ها می‌گیرند.

ج: بله؟

س: قاضی‌های امروزی از ضابط حکم را تقریباً می‌گیرند.

ج: نه قول ضابط که حجت نیست، حکم حاکم است که حجت است. قول ضابط که حجت نیست. حالا آن مستندش می‌تواند باشد یک حرف دیگه است. بالاخره مستندی دارد قاضی ولی حکم حاکم است و حکم قاضی است که مثبت هست. حالا البته این قاضی‌های امروز

که مجتهد نیست این‌ها محل کلام است که این‌ها نفوذ حکم‌شان و حجیت حرف‌شان به چه مناسبتی است؟ آیا ادله قضاء است که شرع قرار داده یا حکم حاکم و ولی امر است که امر می‌کند برای سامان دادن امور می‌گوید به حرف این‌ها گوش کنید. آن تکلیفی است که ولی امر دارد می‌کند به خاطر سامان دادن به امور می‌گوید حرف این قضات را گوش کنید. این است؟ یا این که نه این‌ها واقعاً قاضی شرع هستند، همان است که حضرت فرمود «جعلت علیکم قاضیاً» این‌ها همان‌ها هستند، همان قاضی شرع هستند حالا منتها در موارد ضرورت شروط کاسته می‌شود؛ مجتهد لازم نیست باشد، بعد کاسته می‌شود؛ عادل لازم نیست باشد فقط موثق باشد. یادم هست مرحوم امام فرمودند موثق هم باشد کفایت می‌کند به خاطر این که نبود، این ضرورت است.

س: ...

ج: بله ممکن است فاسق باشد. اگر که اختلال نظام لازم می‌آید، هرج و مرج لازم می‌آید خیلی حالا می‌گوید خیلی موثق هم نباشد، بالاخره یک چیزی باشد و الا به هم می‌ریزد همه چی. یکی از علمای بزرگ دام طله، یک وقت به من فرمود که داستان من را با امام می‌دانید؟ گفتم نه. ایشان فرمود من بحث قضاوت را درست ... قبلاً بحث کرده بودم به این نتیجه رسیده بودم که قاضی باید مجتهد باشد. دو مرتبه هم مسأله را مطالعه کردم دیدم آره همین طور است. خلاصه مسأله را حسابی آماده کردم و به وسیله یک کسی که از شاگردان ایشان در نجف بوده و خدمت امام بود به ایشان گفتم از امام یک وقت بگیر من می‌خواهم بروم خدمت ایشان. رفتم خدمت آقا حالا با دست پر، ادله اثبات این که باید قاضی مجتهد باشد، چی باشد، این‌ها را اقامه کردم که قاضی باید مجتهد باشد. آقا فرمودند ما هم نظرمان همین است که باید مجتهد باشد ولی الان نداریم، ضرورت است. بعد گفتم اگر ضرورت است باید فلان طور و فلان طور باشد. ایشان گفت ما هم قبول داریم باید همین طور باشد. بعد من یادم هست که همان موقع امام رضوان الله علیه سخنرانی کرد، من از رادیو سخنرانی امام را آن موقع شنیدم که قضات با ایشان... دستگاه قضا آن موقع با ایشان ملاقات داشتند ایشان خیلی تحذیر از این که قاضی باید چطور باشد، چطور باشد، قضا امر مهمی است و بعد فرمودند از قم آمده بودند که ما حالا نمی‌دانستیم از قم آمده بودند، که ایشان فرمود این از قم آمده بودند مقصود من بودم که این مطلب را گفتم. بله امام توی تحریر الوسيلة دارند، نظر شریف‌شان هم این است که از روایات استفاده می‌شود که شرط قضا اجتهاد است اما این اجتهاد، این شرایط وقتی که ضرورت پیدا می‌کند که وجود ندارد به آن اندازه قهراً وظیفه دیگری پیدا می‌شود.

این راجع به این بحث. حالا داشتیم این را می‌گفتم، این وسط آقا یک مطلبی فرمودند بحث رفت. بحث این بود که قد یقال که اگر ما حرف شما را بپذیریم که این روایت برای شبهات موضوعیه است، شبهات موضوعیه هم که به علم و بیته اصطلاحی فقط ثابت نمی‌شود که. یک چیزهای دیگری هم هست مثل حکم حاکم، مثل استصحاب، مثل اقرار، و چیزهای دیگری هم هست، یا ید، حالا ید اصل نیست البته، چیزهای دیگر وجود دارد چطور فقط این را فرموده؟ چرا این دو تا را فرموده. حالا ممکن است پس بگوییم هم شبهات حکمیه مقصود است، هم شبهات موضوعیه مقصود است، «الاشیاء كلها على ذلك» همه مقصود است اما در غایت همه ذکر نشده. بالاخره این که در غایت همه ذکر نشده امر مشترک، چه بگوییم اختصاص به شبهات موضوعیه دارد، چه بگوییم عام است. بالاخره همه ذکر نشده. پس بنابراین این قرینه نمی‌تواند بشود و باعث نمی‌شود که ما دست از

آن عموم کل شیء یا الاشیاء که در صدر فرموده، یا در ذیل فرموده «الاشیاء کلها علی ذلک» این یک عموم مستغرقی است که تأکید هم بر آن شده در مقام غایت علی ای حال امام استیفاء نفرمودند آن چه که در غایت می شود ذکر بشود. حالا چه شبهه موضوعیه باشد که شماها می گوید، باز حضرت همه را که ذکر نکرده، چه شبهه حکمیه هم بخواهد باشد همه را ذکر نفرموده. پس این عدم ذکر بعضی قرینه نمی شود که ما رفع ید کنیم از آن کل.

س: ...

ج: حالا این جواب برای غایت است نه برای مثالها، مثالها که جوابش داده شد. مثالهایی که... از آن ناحیه... این برای این بود که غایتی که ذکر شده تناسب ندارد. می گوید این غایت این طور نیست که تناسب نداشته باشد، همه که ذکر نشده.

بنابراین یستیین که حضرت ذکر فرموده هم در شبهات موضوعیه است، هم در شبهات حکمیه است. یستیین هر دو جا می آید. «تقوم به البینه» اش بنابر معنای اصطلاحی فقط در شبهات موضوعیه می آید. حضرت نه نسبت به شبهات حکمیه استیفاء فرموده، نه نسبت به شبهات موضوعیه استیفاء فرموده. مثلاً دو تا شاخص غایت را فرموده حالا بقیه اش که استصحاب باشد، حکم حاکم باشد، خبر ثقه باشد، خبر واحد باشد اینها را دیگه در مقام این نبوده که تمام آن را ذکر بفرماید، از ادله دیگری که فهمیدیم قهراً آنها را هم اضافه می کنیم به این غایت.

و این شئت این کلمه را هم اضافه می کنیم که خیلی وقتها انسان یک چیز را ذکر می کند بعد می گوید... مواردی را ذکر می کند بعد می گوید کلّ علی حسب مورد. مثلاً می گوید اقتداء بکنید به امام جماعت حالا مرد باشد، زن باشد. این مرد باشد، زن باشد معنای آن این نیست که همه به هم مرد می توانند اقتداء بکنند، هم همه به زن می توانند اقتداء بکنند. یعنی کلّ علی حسب مورد. اگر مرد بود همه، اگر زن بود فقط زن ها. این جا فرموده حتی یستیین أو تقوم به البینه. حتی یستیین برای همه جا، چه حکمیه چه موضوعیه. بینه فقط برای مواردی است که شبهات موضوعیه باشد.

قد يتخلص عن الاشكال؛ از این اشکال به این بیان که اصل این بیان این طوری که من نوشتم از مرحوم آقای صافی رضوان الله علیه یکی از تلامذه مرحوم آقای خویی در دوره های قبل که هدایة الاصول تقریرات ایشان اسمش هست، ایشان در هامش جواب استاد را، کأنّ جواب این چیز را این جوری داده ایشان با توضیحی که من اضافه کردم.

این هم فرمایشی است که قد یقال و گفته می شود در مقام. البته یک مقداری خلاف ظاهر هست این مطلب، چون ظاهر این که می فرماید الاشیاء کلها علی ذلک حتی یستیین أو تقوم به البینه، ظاهر این است که تمام این غایت در تمام افراد جریان دارد. خلاف این قرینه می خواهد که ما بگوییم کلّ بحسب مورد و الا ظاهر عبارت این است که تمام آن چه که ذکر می شود در تمام افراد جریان دارد و بخواهد در تمام افراد مغیا جریان داشته باشد این نسبت به شبهات حکمیه قابل تصویر نیست. اگر بخواهد در تمام افراد مغیا.

این تمام کلام ما فعلاً راجع به این قرینه دوم ان شاء الله فردا قرینه سوم که بعینه باشد که از باب بعینه خواستند استفاده کنند که مخصوص شبهات موضوعیه است.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.